

۷ هزار کودک کار در کشور

بچه‌هایی که از چهارراه تا کارگاه مشغول کار هستند

جامعه پدیا

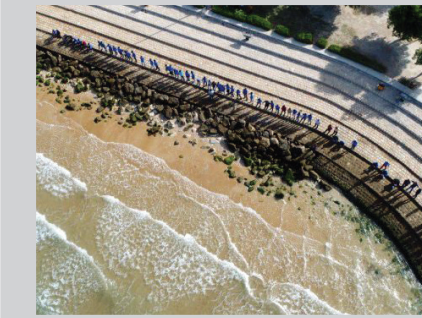
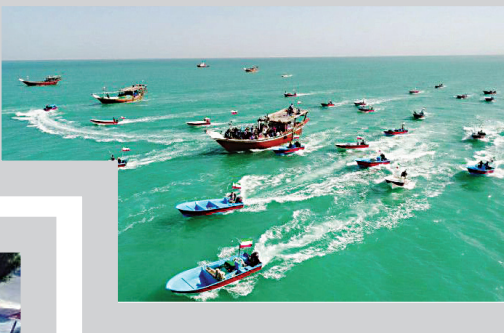
وقتی کودکی کیسه بر دوش را در خیابان‌های شهر می‌بینیم به یاد مشکل «کودکان کار» می‌افتیم اما ابعاد کار افراد زیر سن قانونی خیلی گسترده‌تر از خیابان‌هاست. نمی‌توان تعداد کودکان کار را دقیقاً مشخص کرد زیرا برخی از این کودکان در چارچوب خانواده‌های خود مجبور به کار شده‌اند و بعضی در عمق پنهان کارگاه‌هایی که قابل شناسایی نیستند، به کار روزانه می‌پردازند. گروهی از آنها که بیشتر به چشم می‌آیند کودکان زباله‌گرد یا فروشندگانی هستند که در چهارراه‌ها و ایستگاه‌های مترو به فروش گل و فال و... مشغولند. سازمان بهزیستی با تأکید بر اینکه تعداد کودکان کار به نسبت گذشته کاهش یافته، اعلام کرده است که سال قبل ۷ هزار کودک کار از خدمات این سازمان استفاده کرده‌اند و همین عدد به‌عنوان آماری از وجود کودکان کار در نظر گرفته شده است. به گفته سیدحسین موسوی چلک، معاون سلامت اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، شهر تهران فراوانی بیشتری از نظر تعداد کودکان کار و خیابان نسبت به دیگر شهرها دارد و پس از پایتخت نوبت به کلاتشهرها و شهرهایی می‌رسد که ماهیت سیاحتی یا زیارتی دارند تا کودکان راحت‌تر بتوانند در خیابان کسب درآمد کنند. ظاهراً شهرهای بزرگ و پررفت‌وآمد، زمینه مساعدتری برای سوءاستفاده از کار کودکان دارند. از طرف دیگر بخش بزرگی از کودکان کار به‌دلیل اشتغال در کارگاه‌هایی دور از دسترسی نهادهای مسئول، هیچ‌گاه شناسایی نمی‌شوند. بخش بزرگی از این کودکان به‌واقع بی‌سرپرست نیستند و نزد خانواده‌های خود نگهداری می‌شوند. همین خانواده‌ها هم زمینه کار کردن آنها را به‌وجود می‌آورند و امکان برخورد انتظامی و قضایی به‌دلیل وجود سرپرست قانونی ممکن نیست. شهرداری‌ها از جمله شهرداری تهران در سال‌های اخیر طرح‌های متعددی برای مقابله با کار کودکان اجرا کرده‌اند.



وقتی مردم معادلات جنگ را تغییر می‌دهند

۱۵ روز مردم جنوب ایستادند و جنگیدند و اجازه ندادند ذره‌ای خاک این‌ وطن به‌دست اجنبی‌ها بیفتند. البته که

اصل‌وش



جامعه امروز

فاطمه عسگری نیا |

روزنامه‌نگار | در روزهایی که جنوب ایران سخت‌ترین لحظه‌های خود را تجربه می‌کرد، روایت اصلی فقط روایت حمله و انفجار نبود. روایت دیگری هم در کوچه‌ها، اسکله‌ها، خانه‌ها و بازارها جریان داشت؛ روایتی از مردمی که نگذاشتند زندگی از حرکت بایستد؛ مردمی که ایستادند و ثابت کردند یک کشور با سرمایه‌های اجتماعی خود می‌تواند قدرتمندترین متجاوزان را هم سرچایشان پشاند؛ سرم‌ما به‌های اجتماعی‌ای که از هر نسل و گروه و قشر و وقتی پای مملکتشان در میان باشد وسط میدان می‌مانند و از خاک و بومشان دفاع می‌کنند.

جنوب، خانه همه ایران

در روزهایی که صدای انفجار و تگرانی بخشی از زندگی مردم جنوب شده بود، آنچه خودنمایی می‌کرد نه ترس بلکه شبکه همدلی و مسئولیت اجتماعی بود؛ خانواده‌هایی که میزبان آشنا و غریبه شدند، کاسبانی که بی‌چشمداشت کالاهای ضروری را بخش کردند، صیادانی که قایق‌هایشان را برای جابه‌جایی مردم گذاشتند و جوان‌هایی که داوطلبانه کنار نیروهای امدادی ایستادند، همه تصویری از سرمایه‌ای را نشان دادند که هیچ‌گاه در ترازنامه‌های اقتصادی ثبت نمی‌شود؛ سرمایه اجتماعی. در روزهای نخست شروع جنگ در جنوب همه گمان می‌کردند اهالی جنوب بارونه می‌بندند و راهی شهرهای دیگر می‌شوند، اما این مردم ماندند زیر بمباران، گاه بدون آب، بدون برق، زیر گرمای بالای ۵۰ درجه و لحظه‌ای شهر و دیارشان را ترک نکردند، چرا؟ چون ایرانی بودند و رسم ایرانی بودن را خوب بلد بودند.

این ۱۵ روز دل همه ایران جنوب بود؛ مردم سسرزمینی که بار دیگر در طول ۴ ماه گذشته پوزه آمریکارا به خاک مالیده و آنها را مجبور به عقب‌نشینی از مقاصد خود کرده‌اند. آمریکا شاید تا قبل از این شناختی از مردم ایران نداشت، اما امروز

۱۵ روز همدلی

وقتی مردم جنوب باز هم سربلند شدند



سرمایه‌ای که در هیچ آماری ثبت نمی‌شود

ویدئوهای ویرال‌شده این مردم در شبکه‌های مجازی طی این ۱۵ روز خود گواه همه‌چیز است؛ مردمی که هر کدام راوی قصه صبر، استقامت، مقاومت و مهربانی بودند. مریم نوشته بود ما جنوب را خالی نمی‌کنیم، پشت هم می‌ایستیم و از یکدیگر حمایت می‌کنیم، بینیم چه کسی جرأت می‌کند بیاید به خاک جنوب تعرض کند. حسین، کاسب قدیمی محله، هم روایت مشابهی دارد: «در همه این روزها یار و یاور هم بودیم. اگر کسی پول نداشت، گفتیم بعدا حساب می‌کنیم. مهم این بود که کسی دست‌خالی نماند.» این روایت‌ها فقط خاطره‌های شخصی نیستند؛ قطعات یک تصویر بزرگ‌ترند؛ تصویری که نشان می‌دهد جامعه، حتی زیر فشار بحران، می‌تواند خودش را حفظ کند.

مقاومت فقط در خط مقدم نبود

جامعه‌شناس‌ها از مفهومی به نام تاب‌آوری اجتماعی حرف می‌زنند؛ یعنی توان یک جامعه برای حفظ انسجام و امید در دل بحران. آنها معتقدند در هر بحران نخستین چیزی که یک جامعه را سربلند می‌کند، هم‌دلی است. جنوب ایران میان مردم است. جنوب ایران واقعیت بود؛ جایی که همسایه‌ها پیش از آنکه از هم بپرسند «چه شده؟»، می‌پرسیدند «چه کمکی از دستمان برمی‌آید؟»

انسجام: سلاح پنهان یک ملت

سمیه عباسی، جامعه‌شناس معتقد است در کنار توان دفاعی و تصمیم‌های سیاسی، انسجام اجتماعی نیز یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت ملی است. جامعه‌ای که در روزهای سخت از درون فروتنی‌ریزد، پیام متفاوتی به بیرون مخابره می‌کند؛ پیامی که نشان می‌دهد فشار بیرونی الزاماً به فروپاشی همبستگی داخلی منجر نمی‌شود. او با اشاره به شرایط جنوب و ایستادگی مردم آن می‌گوید اگر قرار باشد از این ۱۵ روز تنها یک تصویر در حافظه جمعی ایران باقی بماند، شاید نه تصویر دود و آوار، بلکه تصویر مردمی باشد که به‌جای فاصله گرفتن به هم نزدیک‌تر شدند. گاهی بزرگ‌ترین قدرت یک کشور نه در تجهیزات نظامی بلکه در اعتماد و همدلی مردمی است که اجازه نمی‌دهند زندگی متوقف شود. این جامعه‌شناس معتقد است بحران‌ها روزی تمام می‌شوند، اما شوه‌ای که مردم در آن روزها کنار یکدیگر ایستادند، سال‌ها در حافظه یک ملت باقی می‌ماند. شاید همین حافظه مشترک ارزشمندترین سرمایه‌ای باشد که جنوب ایران در این ۱۵ روز برای همه کشور ساخت.

روی خوش دریاچه

امسال روزهای خوبی برای دریاچه ارومیه رقم خورد. در میان تسمای خبرهای تلخی که ذهن و قلب ما ایرانی‌ها را محاله کرد، تصویر معجزوار شدن شادی مردم با دریاچه ارومیه



گزارش

صفحه ۱ از ۱ احمد یزدانی

نگاه

نیما فرزند یک جانباز بود



شهادت نیما نخستین زخمی نیست که دشمنان وطن بر پیکر خانواده مرادی نشانده‌اند و او عشق به آب‌وخاکش را از پدر آموخته است. امیر نظری، رئیس بنیاد شهید انزلی می‌گوید: «پدر شهید از جانبازان دوران دفاع مقدس است و در دوران جنگ ۸ ساله، در جبهه‌های مختلف حضور داشته است.»

پسر خوش قد و بالای خانواده مرادی، ورزشکاری حرفه‌ای، عاشق فوتبال و تکیواندو بود: «نیما در رشته تکیواندو چند مقام قهرمانی کشوری داشت و از مدال آوران این رشته بود. به فوتبال هم علاقه زیادی داشت و وقتی مسابقات تیم فوتبال باشگاه ملوان بندرانزلی برگزار می‌شد، خود را برای تشویق تیم به محل مسابقه می‌رساند.»

کشتی ایرانی‌ا‌نا که به محل شهادت و نقطه پایان زندگی نیما تبدیل شد، در لنگرگاه خارج از رودخانه ولگا در محدوده آب‌های روسیه قرار داشت که مورد حمله پهادی قرار گرفت و بسا اصابت پهپاد به پل فرماندهی کشتی، پایان زندگی کوتاه نیما با شهادت رقم خورد. به گفته هادی حق‌شناس، استاندار گیلان، این شناور حامل بار آهن بود که از بندر استراخان به مقصد بندرانزلی در حال حرکت بود؛ مسیری که سال‌ها به‌عنوان یک کریدور امن و مطمئن برای تبادلات تجاری میان ۲ بندر مورد استفاده قرار می‌گرفت اما این بار روایت تلخی را در ذهن ایرانیان رقم زد.

آخرین سفر پسر دریا

روایت ملوان ۲۳ ساله بندرانزلی که درحمله پهپادی اوکراین به کشتی تجاری «آنا» به شهادت رسید

گزارش

رابعه تیموری |روزنامه‌نگار | قرار بود نخستین سفر شهید نیما مرادی، آغاز راه باشد؛ سفری که با هزار امید، هزار رؤیا و هزار نقشه برای آینده شروع شد. نیما مرادی، جوان ۲۳ ساله بندرانزلی، یاروی عرشه کشتی «آنا» گذاشت تا نخستین تجربه حرفه‌ای دریانوردی‌اش را رقم بزند؛ بی‌خبر از اینکه این سفر، آخرین فصل زندگی‌اش خواهد بود. بامداد شنبه ۳ مرداد، کشتی «آنا» تنها ۵ کیلومتر با ورودی رود ولگا فاصله داشت و به‌دلیل توفان، حرکتش را متوقف کرده بود تا پس از آرام شدن دریا، مسیر خود را ادامه دهد اما پیش از آنکه توفان فروکش کند، حمله پهپادی اوکراین همه‌چیز را تغییر داد؛ حمله‌ای که نه فقط مسیر یک کشتی، بلکه مسیر زندگی یک جوان را برای همیشه متوقف کرد. خانواده‌اش چشم‌انتظار بازگشت پسری بودند که با لیخند از خانه خداحافظی کرده بود؛ پسری که قرار بود با دست‌های پر از تجربه و خاطره بر گردد و ۵ مرداد جشن تولد ۲۴ سالگی‌اش در خانه بر پا شود اما ۲ روز قبل از جشن تولد، نقطه پایان برای زندگی نیما گذاشته شد. نیما پسر انزلی بود و حالا از آن همه آرزو، تنها نامی بر زبان همشهریان‌اش مانده است: نام جوانی که با عشق به دریا راهی سفر شد اما هرگز فرصت نکرد دوباره ساحل شهرش را ببیند.

خداحافظ رفیق

شهادت نیما مرادی، این جوان ۲۳ ساله اهل انزلی، تنها خانواده‌اش را داغدار نکرد؛ دوستانش نیز هنوز در شوک از دست‌دادن رفیقی هستند که تصور می‌کردند سال‌های طولانی در کنارشان خواهد ماند. در میان پیام‌های منتشرشده برای او، دل‌نوشته‌امیر، دوست صمیمی نیما، روایت تلخی از پایان ۸ سال رفاقت و خاطرات مشترک است. صفحه اینستاگرام امیر پر شده است از عکس‌هایی که راوی رفاقت قدیمی با نیما هستند. اینطور که امیر در صفحه اینستاگرامش نوشته است، قرار بود تولد ۲۴ سالگی نیما را کنار هم جشن بگیرند، اما حالا او باید این روز را بدون بهترین دوستش پشت سر بگذارد. او با حسرت خطاب به نیما نوشته است: «این بود اومدن؟ تولدت ۲۴ سالگی‌ت رو باید با هم می‌گرفتیم، الان داری تنها می‌گیری. این‌جوری می‌خواستی پشتم باشی؟ داداشت دیگه هیچ‌کس رو ندانه.»

تولدی که عزا شد

اینطور که اطرافیان نیما در شبکه‌های اجتماعی روایت می‌کنند، ۵ مرداد همان روزی بود که در تقویم به نام نیما سند زده بودند و قرار بود که همه برای تولدش دور هم جمع شوند اما این‌بار جشن تولد با لباس عزا پیوند خورد. امیر در یکی از ویدئوها، ماشین سفیدی را با گل‌های سیاه آراسته است و به سبک و سیاق خود برای عزای دوستش آماده می‌شود تا نشان دهد که حواسش به جشن تولد رفیق قدیمی‌اش است: «تو به من گفته بودی که موقع تولدت، می‌ای و کنار می، اما بدجوری همه ما رو داغون کردی.» دوست شهید مرادی راست می‌گوید: یک ایران عزادار ملوان جوانی هستند که حالا نامش با کلمه شهید هم‌نشین شده است: «آنا به ایران داغداره و به ایران واسه داداش من غم گرفته این حقت نبود. روح‌تون بالا شاد باشه.»



پسر ته‌تجاری خانواده مرادی

دو روز بیست و چهارمین سالگرد تولد نیما بود و در همین روز خانواده او به‌جای تدارک سوروسات جشن تولدش پیکر او را به خاک سپردند. نیما فرزند ته‌تجاری خانواده مرادی بود و تازه بودن این داغ سنگین برای خانواده داغدارش باعث شد از امیر نظری، رئیس بنیاد شهیدانزلی بخواهیم از این جوان اهل انزلی برای ما بگویند. نظری با خانواده‌این شهید آشنایی چندین‌ساله دارد و تعریف می‌کند: «خانواده مرادی ۲ فرزند پسر دارند که نیما سومین پسر و فرزند ته‌تجاری آنها بود. عشق به دریا جزء جدانشدنی جوانان بندرانزلی است. نیما هم مانند همه همسالانش عاشق دریا بود. همین علاقه هم سبب شد در دوره‌های آموزش دریانوردی شرکت و در این رشته مهارت کسب کند.» هیچ‌کس نمی‌دانست نخستین آزمون نیما در نشان دادن مهارت‌های دریانوردی‌اش با حملات ناچوانمر دانه دشمن به کشتی‌های غیر نظامی کشورمان گره می‌خورد: «نیما برای کشتیرانی روی کشتی‌های غیر نظامی آموزش دیده بود و وقتی کشتی آنا از بندر استراخان عازم بندرانزلی شدد، او با ملوانان کشتی به دریا رفت تا دریانوردی حرفه‌ای را در پهنه دریا برای اولین‌بار تجربه کند. اما حمله ناچوانمر دانه اوکراین به این کشتی تجاری باعث شد او با اصابت ترکش به سرش به شهادت برسد.»

